

دگرگونی روش اعراب در برابر اسرائیل

توضیح: شماره گذشته اطلاعات سیاسی - اقتصادی حاوی مقاله‌ای پیرامون روابط اعراب و اسرائیل به قلم دکتر رانکو پتکوویچ سردبیر نشریه

Review of International Affairs

چاپ بلگراد بود. ذیل نوشته دیگری در همین زمینه به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسد که ضمن آن خط‌مشی کشورهای همسایه اسرائیل (البته با دیدی متفاوت) مورد بررسی قرار گرفته است. بدیهی است درج این مقالات لزوماً به معنی تأیید صحت کلیه مطالب و قبول نظرات نویسندگان نیست.

کرده‌اند. درحقیقت این دولت‌ها هستند که ضوابطی را که درگیری براساس آن شدت یافته و یا حل و فصل می‌شود تعیین خواهند کرد، نه عراق، لیبی، یا یمن جنوبی. چهل سال اختلاف به این چهار کشور نشان داده است که هزینه مبارزه مستمر و فعالانه با اسرائیل بسیار سنگین بوده و شاید برای برخی از آنها غیرقابل تحمل باشد. درعین حال آنها دریافته‌اند که برای چاره اندیشی درباره این درگیری و یا حتی خاتمه دادن به آن انگیزه هائی وجود دارد.

درحالی‌که این محاسبه «هزینه - فایده» همواره در شکل دادن به روش اعراب در قبال اسرائیل نقش داشته، فقط در سالهای اخیر موجب اعتدال سیاست‌های اعراب گردیده است. دو عامل اساسی در این باره ذکر شده است: قدرت اسرائیل و ضعف اعراب. اولاً، آنچه در سال ۱۹۶۷ به اثبات رسید یعنی این نکته که ریشه کن ساختن و امحاء اسرائیل فقط با نیروی نظامی امکان پذیر نخواهد بود، یک دهه بعد با ظهور این کشور بعنوان یک نیروی مقتدر نظامی در منطقه باتلخی بیشتر مشهود گردید. اقدامات فلسطینی‌ها

و جنگ فرسایشی مصر علیه اسرائیل در سال ۱۹۷۰، محدودیت‌های راه حل نظامی اعراب را نشان داد. تعهد عرب‌ها به راه حل نظامی، بجای تضعیف قدرت و روحیه اسرائیل، عزم این کشور را راسخ‌تر نیز نمود. حتی جنگ اکتبر ۱۹۷۳ یعنی موفق‌ترین اقدام نظامی اعراب در برابر اسرائیل، محدودیت امکانات اعراب را تشدید کرد. بطوریکه انور سادات با اقدامات بعدیش نشان داد، منظور از جنگ صرفاً ادامه مبارزه عرب‌ها با اسرائیل نبود بلکه هدف از آن شکستن قیدو بندهای موجود و گسترش آزادی عمل مصر بود. سادات وسایلی را جستجو می‌کرد که موفقیت محدود در صحنه کارزار را به دست آورد‌های ارضی و اقتصادی بدل کند. وی ۶ ماه قبل از جنگ اعلام کرد «اگر نبرد، سکوی جهش ما بسوی بازسازی نباشد، در آن صورت اگر از لحاظ نظامی هم پیروز شویم در وضع بدتری قرار خواهیم گرفت».

بعد از سال ۱۹۷۷ یعنی زمانی که اسرائیل نه تنها سرزمین‌های اشغالی اعراب را تملک کرد بلکه ظاهراً می‌دانست که در اراضی مزبور دست به انجام چه برنامه‌هائی بزند، جهان عرب با بعد دیگری از قدرت اسرائیل مواجه شد. استرداد سینا به مصر موجب صلح با این کشور شد، اما الحاق رسمی بیت المقدس به اسرائیل، منضم کردن ارتفاعات جولان به قلمرو اسرائیل، و تسریع در ایجاد شهرک‌های یهودی نشین در ساحل غربی رود اردن، نشان داد که دولت «لیکود» در نظر ندارد هیچ گونه امتیاز سرزمینی به اعراب بدهد. این وضع برای شاه اردن ضرورت‌های تازه‌ای ایجاد کرد. زمان، که بنظر می‌رسید همیشه در جهت منافع اعراب است اکنون بر علیه آنها جلوه می‌کرد. ملک حسین در اواخر سال ۱۹۸۴ اظهار داشت «ما از آنچه در سرزمین‌های اشغالی می‌گذرد نگرانیم اعم از اینکه اعراب بیرون رانده شوند یا باقی بمانند، چنانچه الحاق تدریجی اراضی اشغال شده به خاک اسرائیل متوقف نگردد، وضع انفجار آمیزی به وجود خواهد آورد». تلاش‌های ملک حسین برای فراهم ساختن زمینه‌های لازم جهت مذاکره با اسرائیل ناشی از تجاوز اسرائیل به خاک لبنان بود، جریانی که وی بیم داشت به تدریج سازمان آزادی بخش فلسطین و

در سالهای اخیر روش اعراب و فلسطینی‌ها در برابر اسرائیل به شدت امابی هیاهو تغییر کرده است. بیست سال قبل دریکی از گرد هم آنی‌های سران عرب وعده شد که جهان عرب هرگز اسرائیل را به رسمیت نخواهد شناخت و با آن مذاکره و یا صلح نخواهد نمود. امروزه جبهه‌های درگیری اعراب و اسرائیل به گونه‌ای شگفت انگیز آرام است. مصر و اسرائیل رسماً بایکدیگر صلح کرده‌اند، اردن عملاً با اسرائیل در حال صلح است، و سوریه که بظاهر خود را در حال جنگ با اسرائیل نشان می‌دهد موافقت نامه عدم درگیری، مورخ سال ۱۹۷۵ درباره ارتفاعات جولان را دقیقاً محترم شمرده و در جنوب لبنان محتاطانه عمل کرده است. پارلمان لبنان در سال ۱۹۸۳ موافقت نامه عادی سازی روابط این کشور با اسرائیل را تأیید کرد، هرچند توافق مزبور در حال حاضر لغو گردیده است. در سال ۱۹۸۶ ملک حسن پادشاه مراکش از شیمون پرز دعوت بعمل آورد، و این خود دلیلی است برآنکه اوضاع تاچه حد تغییر کرده است.

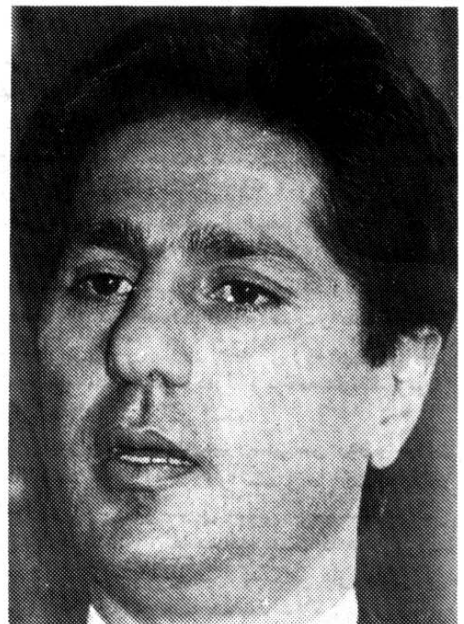
آتش مخالفت پیرامون منازعه اعراب و اسرائیل در لیبی، یمن جنوبی، و گروه‌های مختلف فلسطینی همچنان شعله ور است اما کشورهای عربی که بیشتر درگیر مسئله می‌باشند واقعیت وجودی اسرائیل را دریافته و برخی از آنها به نیاز سازش با این کشور پی برده‌اند. حتی حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه که به ادامه جنگ مصمم بوده است به اکراه می‌پذیرد که اسرائیل ناگزیر باید در منطقه زندگی کند. در واقع برای بسیاری از اعراب دیگر این مسئله مطرح نیست که آیا اسرائیل باید وجود داشته باشد یا نه، بلکه در عوض توجه آنها معطوف به موضوع مرزهاست که بیشتر جنبه عملی دارد.

این دگرگونی، نشانگر بی بردن به این امر است که جاه طلبی‌ها و ادعاهای قدیمی اعراب در مبارزه با اسرائیل از محدوده توانائی‌های آنان فراتر رفته و نیز اینکه این درگیری به نحوی روزافزون برایشان به صورت بار سنگینی درآمده است. این ارزیابی مجدد موجب خاتمه اختلاف نشده است.

درحقیقت نزدیک ساختن خواسته‌های اعراب و تمنیات اسرائیل درباره حل و فصل مسائل فیما بین، مشکلی لاینحل است. اما این تغییر مشی جدید ترتیباتی را بوجود آورده که ممکنست در سالهای آینده سبب دگرگونی اختلاف بین اعراب و اسرائیل گردد. چرا دولت‌های مهم عربی و برخی از فلسطینی‌ها خود را با واقعیت اسرائیل وفق داده‌اند؟ نتیجه این کار چه بوده است؟ و آیا این جریان دائمی خواهد بود؟

محاسبات جدید

این تغییر روش در چهار دولتی که با اسرائیل هم مرز می‌باشند بیشتر مشهود است. مصر، اردن، سوریه، و لبنان، به عنوان جبهه مقدم اعراب در مبارزه تاریخی با اسرائیل، بیش از سایر دول عربی در معرض برد و باخت هستند. آنها ضربات ناشی از درگیری نظامی و سیاسی و از دست دادن سرزمین‌هایشان را متحمل شده و برای کسب نفوذ در نهضت ملی فلسطین بایکدیگر رقابت



این اعمال همراه با اعلام تصمیم «لیکود» در مورد حفظ ساحل غربی برای همیشه، مصری‌ها را پریشان و گرفتار ساخت، روند صلح را رو به سردی برد، و این عقیده را که سادات و حسنی مبارک به بهای فلسطینیان و جهان عرب جداگانه با اسرائیل صلح نموده‌اند تقویت کرد.

در عین حال این سالها نشان داد که رهبری مصر مصمم است به تعهدات خود عمل کرده و از مزایای صلح بهره‌مند شود.

پیوندهای میان مصر و اسرائیل با دردناک‌ترین واقعه‌ای که ممکن بود در روابط فیما بین بیش ایدروبرو و گردید و آن قتل مردی بود که صلح به ابتکار وی برقرار شده بود. سادات اندکی قبل از مرگش نوشت که به هیچ کس اجازه نخواهد داد مبانی روند صلح را متزلزل سازد. بهمین ترتیب مبارک تقاضاهای مربوط به لغو موافقت نامه‌های کمپ دیوید را رد کرد و اظهار داشت: «من حاضر نیستم که مردم مصر را به این راه بکشانم». پیوندهای مصر و اسرائیل همچنین تجاوز اسرائیل به خاک لبنان را پشت سر گذاشت، واقعه‌ای که تقریباً روابط دو کشور را رو به سردی برده بود.

تصمیم مصر برای حفظ رابطه با اسرائیل انحرافی شدید از ضوابط سیاست‌های اعراب است. هیچ کشور عربی دیگر، آن قدرت و اعتماد به نفس را ندارد که رسماً چنین تعهدی را بپذیرد. با وجود آنکه بعضی از ناظران روش مصر را با این عنوان که بیش از حد پای بند مفاد قرار داد است مورد انتقاد قرار داده‌اند، اما دقیقاً همین ارتباط رسمی است که به صلح مصر و اسرائیل جنبه منحصر به فرد می‌دهد. آنچه را که سایر ملتها در مناسبات بین خود امری عادی و مسلم می‌دانند، یعنی پدیده‌های متعارف در روابط دو جانبه از قبیل جهانگردی، بازرگانی، و نمایندگی سیاسی، تا پیش از سال ۱۹۸۱ در روابط بین اعراب و اسرائیل وجود نداشته است. معذک مصر و اسرائیل در حال حاضر درباره موضوعات گوناگونی مانند شرکت اسرائیل در نمایشگاه کتاب قاهره، اختلافات مربوط به حقوق قایق رانی در نزدیکی جزیره کورال، خرید نفت مصر توسط اسرائیل، همکاری در زمینه کشاورزی، و جستجوی مشترک برای یافتن مفقودین اسرائیلی بطور منظم با یکدیگر در تماس می‌باشند. این نکته که پیوندهای موجود تا حدود مورد انتظار طرفین توسعه نیافته است نباید

اهمیت آنها را از دیده پنهان سازد. حسنی مبارک در یک بیانیه فوق العاده متذکر گردیده است: «ما با اسرائیل مانند سایر ملتها رفتار می‌کنیم. از نظر من چیزی بعنوان دولت کامله الوداد وجود ندارد.»

یکی دیگر از ابعاد رابطه مصر و اسرائیل نباید نادیده گرفته شود. قاهره نشان داده است که میتواند حتی هنگامی که برای بهبود روابط خود با جهان عرب می‌کوشد مفاد قرارداد با اسرائیل را رعایت کند. بازگشت مصر به جهان عرب مبین نفوذ این کشور در منطقه می‌باشد. این امر همچنین دلالت بر آن دارد که لکه ننگی را که بطور سنتی منتسب به مللی بود که با اسرائیل رابطه داشتند می‌توان زدود. واکنش نسبتاً ملایم اعراب در مورد ملاقات ملک حسن و برز مؤید این امر است. در حقیقت دولت‌های عرب با استقبال از بازگشت مصر به جامعه اعراب بطور ضمنی اصل مصالحه را تائید نموده و

در نتیجه اقدام اسرائیل برای راندن فلسطینیان از ساحل غربی به خاک اردن، بیانجامد.

ثانیاً قدرت شگفت انگیز اسرائیل برای ادامه حضورش در سرزمین‌های اعراب، موجب بروز سرسختی و قاطعیتی شده بود که با تفرقه و مشکلات داخلی که جهان عرب با آن دست به گریبان بود مغایرت داشت.

ضربه ناشی از شکست سال ۱۹۶۷ به ارزیابی دردناکی از قدرت و توانایی‌های اعراب منجر شد. بین سالهای ۱۹۶۷ تا ۱۹۷۶ در لبنان، سوریه، و اردن، تغییراتی در سازمان رهبری ایجاد گردید و یا شورش‌هایی به وقوع پیوست که حاکی از روبرو شدن دولت‌های مزبور با مشکلات عظیم سیاسی و اقتصادی بود. در اواخر دهه ۱۹۶۰ لبنان و اردن به سبب حمله فلسطینی‌ها به مناطق مرزی و ناآرامی‌های آنها، هدف ضربات تلافی جویانه اسرائیل قرار گرفتند و این امر ناشی از غیرقابل کنترل بودن سازمان آزادی بخش فلسطین و لاینحل ماندن مسئله فلسطین بود. در مصر، مرگ ناصر از لحاظ رهبری خلائی در منطقه بجای گذاشت که با کاهش آرزوها و وعده‌هایی که در رویای بان عربیسم نهفته بود مصادف گردید. عجیب آنکه جنگ ۱۹۷۳، یعنی واقعه‌ای که اعراب را به اوج قدرت نظامی و اقتصادی رسانید نیز این روند را تقویت کرد. دولت‌هایی که از جنگ، و افزایش بهای نفت بیشتر سود بردند (بویژه مصر و عربستان سعودی) برای حفظ دست‌آورد‌های خود با مشکل روبرو شدند زیرا به سازش نه رویارویی، به ثبات نه ناآرامی، به علائق نزدیک و نه خصومت با ایلات متحده آمریکا، نیاز داشتند.

مصر

روش مصر در قبال اسرائیل بسیار تغییر یافته است. اتخاذ تصمیم به انعقاد قرارداد رسمی صلح با اسرائیل یکی از حیرت‌انگیزترین وقایع قرن حاضر بوده است. مصر با برکنار ماندن از فشار سیاست‌های «بین عربی»، موقعیت خاص جغرافیایی، برخورداری از هویت ملی مستحکم، و توانایی برای استقبال از صلح به عنوان فاتح، این انگیزه و قدرت را داشت که از صف اعراب جدا شود و عواقب آن را نیز تحمل کند.

به قرار اطلاع در آوریل ۱۹۷۷ یعنی سه ماه بعد از شورش‌های «نان» که رژیم را به لرزه درآورد، انور سادات به جیمی کارتر گفته بود که وی در «این سال» نیازمند حل و فصل اختلافات مصر و اسرائیل است. در واقع سادات مردی شتابزده بود.

بهرحال خصوصیات منحصر بفرد مصر نباید ماهیت افراطی عمل سادات را از نظر دور سازد. علی‌رغم مقام رهبری مصر در رویارویی با اسرائیل بمدت سی سال و پشتیبانی از ارمان فلسطین، این کشور ناگزیر بود که انگ خیانت را تحمل کند. این مسئله که مذاکرات با اسرائیل در زمانی صورت گرفت که ناسیونالیسم اسرائیلی حالت افراطی‌تری یافته بود، کار سادات را مشکل‌تر کرد. بین سالهای ۱۹۷۷ و ۱۹۸۲ اسرائیل دو پایتخت عربی را مورد حمله نظامی قرار داد. ارتفاعات جولان را به قلمرو خود منضم ساخت، به خاک لبنان تجاوز کرد، و برای در هم شکستن سازمان آزادی بخش فلسطین اقدام نمود.

نظر سادات رامینی براینکه یک دولت عربی میتواند بطور هم زمان با اسرائیل و جهان عرب در حال صلح باشد، پذیرفته اند. در اوائل سال ۱۹۷۸ وزیر خارجه مصر اعلام داشت که علی رغم پیوندهای مصر و اسرائیل، قاهره در جهان عرب و اسلام از آزادی عمل برخوردار است. وی متذکر گردید «ما به ملت‌های عرب پیوند خورده ایم و ملت‌های عرب به ما».

اردن

سایر دولتهای عرب با اسرائیل روابطی دارند که کمتر جنبه رسمی دارد اما نسبتاً موثر می باشد. عوامل متعارف روابط سیاسی سنتی در بین نیست، اما همین مناسبات تحولی مهم در روش اعراب نسبت به اسرائیل محسوب می شود. رابطه اردن و اسرائیل بارزترین مثال در این مورد است. از تماسهای اولیه ملک عبدالله با رهبران صهیونیست تا شایعه ملاقاتهای ملک حسین با اسرائیلی‌ها، رهبران اردن همواره در پی برقراری روابط عملی با یهودیان بوده اند. این به آن معنی نیست که اردنی‌ها موانع موجود در سیاست‌های اعراب را نادیده گرفته اند یا آماده اند در مورد مسائلی مانند بیت المقدس و یا فلسطینی‌ها با اسرائیل سازش نمایند. این ترتیب همچنین دلالت بر آن ندارد که ملک حسین بدون صلح رسمی خواهد توانست چنان رابطه کاری با اسرائیل برقرار کند که در جهت منافع اردن باشد.

روش ملک حسین در قبال اسرائیل تا اندازه ای با توجه به میانه روی وی و پیوندهایش با غرب شکل گرفته است. مهمتر آنکه واقعیت‌های جغرافیایی،

جابجائی اجتماعی و اقتصادی است که موجب تندروی فلسطینی‌ها شده و یا آنها را تحریک می کند به آن سوی رودخانه بیابند. حسین در ژانویه ۱۹۸۷ در این باره اظهار داشت: «ما نباید بگذاریم فلسطینی‌های ساکن سرزمین‌های اشغالی در مضیقه و تنگنا قرار گیرند زیرا چنین وضعی ممکنست به هرج و مرج اجتماعی و مهاجرت دسته جمعی منجر شود».

توانائی مقامات اردنی برای اعمال نفوذ در تحولات ساحل غربی، در نتیجه تاسیس سازمان آزادی بخش فلسطین و بیست سال اشغال این منطقه توسط اسرائیلی‌ها کاهش یافته است. معذک «امان» از موقعیت مناسبی در ساحل غربی بهره مند است. در میان سایر عوامل، پول اردن و گذرنامه اردنی هنوز در ساحل غربی مورد استفاده می باشد. مقررات اداری همچنان به مورد اجرا گذارده می شود، وزارت خانه‌های اقتصاد، امور اجتماعی و مذهب اردن هنوز فعالانه در مسایل مربوط به این منطقه دخالت دارند و برنامه‌های تلویزیونی اردن در ساحل غربی دارای تماشاگران زیادی است.

سیاست آزادی عبور و مرور بهترین نشانه صلح غیر رسمی بین اردن و اسرائیل است. بل‌ها، حمل و نقل کالا و عبور و مرور مردم را تسهیل می کند به علاوه اداره امور آنها مستلزم همکاری طرفین در مسایل امنیتی، تنظیم سیستم حمل و نقل با کامیونها، و مسایل مربوط به هزاران نفر مسافری است که همه روزه به دو طرف رودخانه رفت آمد دارند. در واقع هرکس که تماس‌های عادی بین مأموران اسرائیلی و اردنی را که روی بل‌ها به یکدیگر سلام داده و سیگار

● حافظ اسد عهد کرده است که سوریه خواهد جنگید تا نگذارد «روند کمپ دیوید به صورت واقعیت درآید» و از «توسعه طلبی تورات» توسط اسرائیل جلوگیری خواهد کرد اما دمشق در عین حال قطعنامه‌های مصوب سران عرب در اجلاس «فاس» را که متضمن شناسائی اسرائیل میباشد با اکراه تأیید نموده است.

● صالح خلف یکی از رهبران الفتح: جنگ اکتبرما را وادار ساخت که در سیاست «همه چیز یا هیچ چیز» تجدید نظر کنیم.

● الحاق رسمی بیت المقدس به اسرائیل، منضم ساختن بلندیهای جولان به قلمروی آن کشور، و سرعت بخشیدن به ایجاد شهرک‌های یهودی نشین در ساحل غربی رود اردن، نشان داده است که دولت «لیکود» در نظر ندارد هیچگونه امتیاز ارضی به اعراب بدهد.

● مرگ ناصر از لحاظ رهبری خلائی در منطقه به جای گذاشت که با کاهش آرزوها و وعده‌هایی که در رویای پان عربیسم نهفته بود مصادف گردید.

تعارف می کنند شاهد باشد درک می کند که چگونه سیاست‌های عمی بر احساسات و مرام عقیدتی که صلح رسمی میان اردن و اسرائیل را تا این اندازه مشکل ساخته، پیشی گرفته است.

سوریه

سومین نوع سازش با اسرائیل که جنبه غیر رسمی و ضمنی دارد روشی است که سوریه و با برخی محدودیت‌ها، لبنان در قبال اسرائیل اتخاذ کرده اند. برخورد دولت با این مسئله متفاوت بوده است. سوریه در عین آنکه موافقت نامه عدم درگیری با اسرائیل در مورد ارتفاعات جولان را محترم شمرده، هنوز خود را دولتی تلقی می کند که با اسرائیل فعالانه در حال جنگ است. کوشش سوریه برای انفجار یک هواپیمای اسرائیلی در سال ۱۹۸۶ را میتوان به عنوان دلیلی در این باره ذکر کرد. لبنانی‌ها از طرف دیگر به علت ساختار منحصر بفرد سیاسی‌اشان نقش جزئی تری در اختلاف اعراب و اسرائیل ایفا نموده اند اما اقداماتشان بیشتر جنبه واقعی داشته و بصورت نمایش و تظاهر نبوده است.

روش سوریه در قبال اسرائیل تهاجمی بوده اما با درک برتری نظامی این کشور تعدیل شده است. از دولتهایی که با اسرائیل هم‌مرز می باشند سوریه تنها دولتی است که به جنگ پای بند است. حافظ اسد عهد کرده است که سوریه خواهد جنگید تا نگذارد «روند کمپ دیوید بصورت واقعیت درآید» و از «توسعه طلبی تورات» توسط اسرائیل مناعت خواهد کرد. در واقع اجتناب از ارائه این تصویر که وی با اسرائیل صلح خواهد کرد، عامل مهمی در تلاش اسد برای کسب مشروعیت در کشورش و حفظ نفوذ در سیاست‌های منطقه‌ای اعراب می باشد.

گفته شده است که حافظ اسد در استراتژی نظامی اش در برابر اسرائیل بطور قابل ملاحظه‌ای قابلیت انعطاف نشان داده و راه را برای امکان حل و فصل مسئله از طریق سیاسی باز گذارده است. هنری کیسینجر تمایل اسد برای امضا موافقت نامه عدم درگیری با اسرائیل در سال ۱۹۷۴ را «امتیازی دردناک» برای رهبر سوریه توصیف کرد، زیرا بموجب موافقت نامه مزبور بطور ضمنی به

جمعیتی، و سیاسی، زمینه‌های منافع متقابل اردن و اسرائیل را مشخص میکند. اردن با اسرائیل طولانی‌ترین مرز را دارد که از لحاظ دفاعی بسیار ضعیف می باشد. با توجه به تجربه تلخ اردن از جنگ ۱۹۶۷ و برتری کامل نظامی اسرائیل، ملک حسین از درگیری با این کشور اجتناب می‌ورزد. در واقع، مسایل امنیتی شامل خودداری از جنگ تا جلوگیری از نفوذ فلسطینی‌ها به خاک اسرائیل و قاچاق اسلحه به این کشور از طریق خاک اردن، مبنایی را برای استقرار رابطه غیر رسمی فراهم کرده است.

اردن با اسرائیل در دو سطح تماس می‌گیرد. از یک سو ملک حسین می‌کوشد زمینه‌های مشترکی را برای حل و فصل رسمی مسئله فلسطین پیدا کند. ناتوانی ملک حسین برای رفتن به راه سادات نباید این نکته را از نظر دور دارد که وی نیاز به مذاکره مستقیم با اسرائیل و عقد قرارداد رسمی صلح با آن کشور را پذیرفته است.

حسین به کرات پشتیبانی خود را از گفتگوهای مستقیم اعلام و جهان عرب را ترغیب کرده است که از «شناسائی پنهانی» اسرائیل به «شناسائی رسمی» این کشور روی آورند. وی همچنین، در سپتامبر ۱۹۸۵ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد اعلام داشت که آمادگی دارد در اسرع وقت با نظارت سازمان مزبور بنحوی که مورد قبول طرفین بوده و برایشان مناسب باشد، مستقیماً با اسرائیل مذاکره کند. گزارش‌های مربوط به توافق حسین و پرز در باره نحوه برگزاری کنفرانس حاکی است که روش حسین در تماس با اسرائیل تا حدی ملایم شده است. مسئله مهم این نیست که آیا حسین حاضر به مذاکره است یا نه، بلکه موضوع آن است که گفتگوها چگونه باید پی‌ریزی شود.

روش دوم ظریف‌تر و متضمن منافع مشترک اردن و اسرائیل در ساحل غربی است. حتی اگر گفتگوهای رسمی با اسرائیل هرگز آغاز نشود، حسین ناگزیر است برای بی‌آمدهای سیاسی و جمعیتی عدم حل مسئله فلسطین چاره‌اندیشی کند. منافع وی مستلزم آن است که از تندروی و افراط‌گرایی فلسطینیان در دو سوی رود اردن جلوگیری نموده و با اقدامات اسرائیل که خواستار خروج فلسطینی‌ها از ساحل غربی می‌باشد مقابله کند. این کار شامل جلوگیری از



● بیست سال پیش در یکی از گردهم آئی های سران عرب وعده شد که جهان عرب هرگز اسرائیل را به رسمیت نخواهد شناخت و با آن مذاکره یا صلح نخواهد نمود ولی امروزه هریک از کشورهای هم مرز اسرائیل به گونه ای متفاوت با رژیم صهیونیستی سازش کرده است.

● اگر کشورهای مهم عرب واقعیت اسرائیل را قبول کرده اند، چه اسرائیلی را پذیرفته اند؟ اسرائیلی که ساحل غربی، غزه، و ارتفاعات جولان را در اختیار دارد؟ یا اسرائیلی که آماده است سرزمینهای مزبور را در عوض صلح رسمی به همسایگانش واگذار کند؟

● مصر، اردن، سوریه، لبنان، به عنوان جبهه مقدم اعراب در مبارزه تاریخی علیه اسرائیل، بیش از سایر کشورهای عرب در معرض برد و باخت هستند.



اسرائیل ضمن مصاحبه ای در سال ۱۹۸۵ به آن اعتراف نمود. اکنون در پنجمین سالی که از عمر این اختلاف می گذرد، آزادی عمل سازمان آزادی بخش فلسطین در جنوب لبنان محدود گردیده است. فعالیت شیعیان افراطی همانگونه که موجب نگرانی دمشق است خاطر اسرائیل را نیز مشوش می سازد. اسد در تلاش به منظور حفظ روابط دوستانه با ایران به فعالیت های حزب الله در «دره بقاع» رضایت می دهد (و حتی در جنوب لبنان از آنها حمایت کرده است) اما وی این گروه را برای هدفهای سوریه در لبنان خطرناک می داند. کوشش های حزب الله برای تضعیف سازمان امل نیبه بری، و همکاری آن با سازمان آزادی بخش فلسطین میتواند موجب حمله مجدد اسرائیل به جنوب لبنان گردیده و به این ترتیب منافع سوریه را به مخاطره اندازد.

روابط لبنان و اسرائیل کلا با مناسبات سایر همسایگان اسرائیل و این کشور متفاوت است زیرا به سختی میتوان واقعیت نفوذ سوریه را از روش لبنان نسبت به اسرائیل جدا ساخت. موفقیت اسد در برهم زدن تنها مورد صلح رسمی بین اسرائیل و لبنان (موافقت نامه عادی سازی روابط و عقب نشینی نیروهای اسرائیلی مورخ ماه مه ۱۹۸۳)

مؤید این امر است. ثانیاً تشریح نظر واحدی درباره اسرائیل توسط لبنان، غیرممکن می باشد. چرا که ماهیت دولت لبنان منحصر به فرد است، گروه های مختلف سیاسی و غیرنظامیان آزادی عمل دارند و در عین حال که برخی از آنها مخالف سازش با اسرائیل هستند بعضی دیگر روابط فعالی با این کشور دارند. باین ترتیب نیروهای غیرنظامی مارونی در سال ۱۹۸۳ دفتر رابطی در اسرائیل افتتاح کردند. ارتش جنوب لبنان به پشتیبانی اسرائیل متکی است و در حالیکه اغلب اعضای آن مسیحی می باشند شیعیان و «دروز» ها نیز در آن عضویت دارند. در واقع براساس یکی از گزارش ها رهبر «دروز» ولید جنبلاط در سال ۱۹۸۳ مخفیانه نمایندگانی به اسرائیل گسیل داشت تا درباره کمک نظامی اسرائیل به این گروه در عوض همکاری آنها با اسرائیل در مقابله با سازمان آزادی بخش فلسطین گفتگو بعمل آورند.

به استثناء گروه های فرعی فلسطینی و لبنانی، یعنی شیعیان تندرو، چپ گرایان و کمونیست ها، لبنانی ها منافع اساسی در برخورد با اسرائیل ندارند و بسیاری از آنها از خاتمه درگیری خوشنود می شوند. جامعه شیعیان لبنان، راه حل دیپلماتیک را برای حل و فصل مسئله جنوب لبنان ترجیح می دهد، راه حلی که براساس آن خروج اسرائیل تسهیل گردیده و در ضمن خلاء قدرتی نیز در منطقه باقی نماند. در حقیقت حدود یکسال بعد از لغو موافقت نامه ماه مه ۱۹۸۳، امین جمیل رئیس جمهور لبنان صریحاً آمادگی دولتش را برای عقد موافقت نامه ای با اسرائیل در زمینه ترتیبات امنیتی در جنوب لبنان اعلام کرد. گفتگوهای «ناقوره» که به وساطت سازمان ملل متحد در ۸۵ - ۱۹۸۴ بین هیئت های نظامی لبنانی و اسرائیلی صورت گرفت مبین این توافق است.

سازمان آزادی بخش فلسطین

روش فلسطینی ها نیز تعدیل شده است اما نه به سرعت بعضی از حامیان

اسرائیل «حق حضور در منطقه» داده شده بود. دمشق همچنین قطعنامه های مصوب سران عرب در اجلاس «فاس» را که متضمن شناسایی اسرائیل بود با اکراه تأیید کرد.

حافظ اسد حتی در حالیکه هدف خود مبتنی بر برابری استراتژیک با اسرائیل را تعقیب کرده (مفهومی مبهم که ظاهراً نه تنها بمعنی برابری نظامی بلکه مستلزم بهبود همه جنبه های دیگر در جامعه سوریه می باشد) از جنگی بی موقع و ناخواسته با اسرائیل اجتناب ننموده

است. در ارتفاعات جولان، در جنوب لبنان، و با گروه های فلسطینی، اسد عمدتاً سیاست دست آوردهای اندک در مقابل مخاطرات اندک را تعقیب کرده است. درک وی از محدودیت های سوریه در برابر اسرائیل به تفاهاتی ضمنی منجر گردیده که به خطوط قرمز موسوم است. این ترتیبات به روابطی بالقوه متلون و ناپایدار، تا اندازه ای ثابت بخشیده و به اجتناب از درگیری های شدید کمک کرده است. با آنکه جراید اسرائیلی مکرراً گزارش هایی درباره تماس های «پنهانی» سوریه - اسرائیل در زمینه مسائل امنیتی درج می نمایند، در حقیقت خطوط قرمز بطور غیر رسمی زائیده ارزیابی حافظ اسد از میزان بردباری اسرائیل، واکنش های این کشور در برابر اقدامات سوریه، و تجربه و احتمال بروز خطا بوده است. این ترتیبات از وقوع رویارویی های بالقوه پرخرج جلوگیری نموده و تصویری از دو دولت متخاصم ایجاد کرده است که توانسته اند روابطشان را در جهت منافع متقابل تنظیم کنند.

روش سوریه نسبت به اسرائیل به بهترین وجه در لبنان جلوه گر شده است، آزمایشگاهی که دو کشور میزان بردباری یکدیگر را در آن محک می زنند. در لبنان، حافظ اسد در عین حال که تالیه سرایشی جنگ پیش رفته اما از اقداماتی که موجب واکنش های نظامی شدید اسرائیل شود، خودداری ورزیده است. با وجود آشفتگی صحنه سیاسی لبنان در فاصله سالهای ۱۹۷۵ و ۱۹۸۲ - مداخله سوریه در لبنان در سالهای ۷۶-۱۹۷۵، اولین تجاوز اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۷۸، بحران موشکی سوریه - اسرائیل در بهار سال ۱۹۸۱، و جنگ کوچک اسرائیل و سازمان آزادی بخش فلسطین در لبنان در تابستان همان سال - این نکته قابل ذکر است که هیچ رویارویی عمده ای بین سوریه و اسرائیل وجود نداشته است. هنگامیکه در جریان تجاوز اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲، جنگ آغاز گردید، حافظ اسد حالت تدافعی بخود گرفت و علاقه ای به گسترش درگیری نشان نداد. بعلاوه اولین رویارویی عمده در سال ۱۹۸۲ ناشی از اقدامات سوریه نبود بلکه از نقض آتش بس میان سازمان آزادی بخش فلسطین و اسرائیل ریشه می گرفت. از زمان تجاوز اسرائیل به لبنان، سوریه بطور کلی همواره حدود تحمل و بردباری اسرائیل را در نظر داشته است. دو دولت درباره ای موارد در لبنان منافع مشترکی دارند و این امر تفاهات ضمنی موجود بین آنها را تقویت می کند. مداخله سوریه در لبنان بمنظور حمایت از جامعه مسیحیان در مقابل اتحاد فلسطینیان و لبنانی ها، بنفع اسرائیل بوده است. اسرائیل از آخرین درگیری بین سوریه و یاسر عرفات رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین نیز سود برده است، حقیقتی که اسحاق رابین وزیر دفاع

● شورای ملی فلسطین در سال ۱۹۷۴ اصل پذیرش «یک مرجع ملی» را در هر بخشی از فلسطین که «آزاد» شود، مورد تأیید قرار داد. در این دگرگونی این نکته نهفته بود که سازمان آزادیبخش فلسطین استقرار یک دولت فلسطینی را در کنار اسرائیل به جای پافشاری بر ریشه کن شدن دولت یهود قابل قبول می‌داند.

● ناتوانی ملك حسین برای رفتن به راه سادات نباید این نکته را از نظر دور دارد که وی نیاز به مذاکره مستقیم با اسرائیل و عقد قرارداد رسمی صلح با آن کشور را پذیرفته است.

● روش سوریه نسبت به اسرائیل به بهترین وجه در لبنان جلوه گر شده است، آزمایشگاهی که دو کشور میزان بردباری یکدیگر را در آن محک می‌زند.

دولتهای مهم عرب اکنون واقعیت اسرائیل را می‌پذیرند. آنچه که احتمالاً به عنوان یک تغییر تاکتیکی در روش اعراب نسبت به اسرائیل تلقی می‌شد، بعد از سال ۱۹۷۷ بیشتر خصیصه استراتژیکی یافت. قرارداد صلح مصر - اسرائیل اوضاع و احوالی ایجاد کرد که به نفع اسرائیل بود. این واقعه همچنین موجب رقابت های بسیار شدید بین عرب ها گردید. آگاهی از ضعف اعراب، زمینه ساز پذیرش بیشتر اسرائیل توسط آنهاست. جریان جدا نمودن توهم از واقعیت دردناک بوده است. با وجود این بطوریکه «یهوشفت هرکابی» اظهار نظر کرده، بسیاری از کشورهای عرب مجبور شده اند برنامه های دور پروازانه و خیالی (نابودی اسرائیل) را تابع سیاستی واقع بینانه (تزدیک ساختن منافعشان و پذیرش اسرائیل به یکدیگر) نمایند. پانزده سال پیش «هرکابی» متذکر گردید که روش اعراب در باره اسرائیل می‌تواند بر اثر برخی عوامل از جمله نگرانی روزافزون دولتهای عرب در مورد امور داخلی شان، تغییرات رهبری، فرسودگی و نومیدی در مبارزه علیه اسرائیل متحول شود. نظر وی صحیح بود اکنون کشورهای بزرگ عرب واقعیت اسرائیل را پذیرفته اند. برخی از آنها حتی مایلند درگیری با این کشور خاتمه یابد. از آنجا که آنها ناگزیر شده اند قدرت اسرائیل برای ادامه حضور در منطقه و محدودیت های خود را درک نمایند محاسبه «هزینه - فایده» بیشتر مصداق پیدا می‌کند. اختلاف اعراب و اسرائیل پایان نرسیده، اما به یک سلسله ترتیبات فیما بین تغییر شکل داده است. این ترتیب سکون و آرامشی ایجاد نموده که می‌رود تا صورت دائمی پیدا کند. اما ثبات در عرصه روابط اعراب و اسرائیل دست آوردی فناناپذیر نیست. بن بست دائمی در جریان صلح بین طرفین احتمالاً حفظ سازش هائی را که در حال حاضر وجود دارد مشکل تر خواهد کرد. همچنین این سنوآل پیش می‌آید. اگر کشورهای مهم عرب واقعیت اسرائیل را قبول کرده اند، چه اسرائیلی را پذیرفته اند؟ اسرائیلی که ساحل غربی، غزه و ارتفاعات جولان را در اختیار دارد؟ یا اسرائیلی که آماده است سرزمین های مزبور را در عوض صلح رسمی به همسایگانش واگذار نماید؟

افراد شکاک همچنین به درستی متذکر می‌شوند که تمایل جهان عرب به پذیرش اسرائیل مبین واقعیات عینی است، باین معنی که اسرائیل از لحاظ نظامی قوی و اعراب ضعیف و درگیر تفرقه اند. اگر این شرایط تغییر کند، یعنی جنگ ایران و عراق بیابان رسد، و قرارداد مصر و اسرائیل لغو گردد، محاسبات اعراب نیز می‌تواند مجدداً صورت دیگری پیدا کند. تغییرات رهبری در اردن، مصر و سوریه نیز می‌تواند همین اثر را داشته باشد، همانگونه که به قدرت رسیدن نهضت های اسلامی بنیادگرای تندرو محاسبات را دگرگون خواهد کرد. تحولات در اسرائیل، مانند افزایش قدرت جناح راست، بنیادگرایی یهودی، اقدام در جهت الحاق رسمی ساحل غربی به قلمرو اسرائیل، و تندروی و افراط گرایی فلسطینیان اراضی اشغالی نیز ممکن است موازنه فعلی را برهم زند. خلاصه آنکه امکان دارد وضع موجود که از ثباتی فزاینده برخوردار است به درگیری غیرقابل پیش بینی و کنترلی بدل شود.

عربشان. نظام نوین عرب بعد از سال ۱۹۷۳ اقتضا داشت که سازمان آزادی بخش فلسطین مبارزه جوئی کمتری در پیش گیرد. دولتهای عرب نمی‌توانستند یک نهضت فلسطینی زیاده طلب و افراط گرا را که در امور داخلی شان مداخله کرده و یا جنگ های ناخواسته ای را با اسرائیل موجب شود، تحمل نمایند. فؤاد عجمی استدلال می‌کند که این نیاز مبنای معامله ای را که ضمن اجلاس سران عرب در رباط در اواخر سال ۱۹۷۴ صورت گرفت، فراهم ساخته است. در برابر پذیرش قواعد جدید بازی توسط سازمان آزادیبخش فلسطین، دولتهای عرب سازمان مزبور را به عنوان تنها نماینده مشروع مردم فلسطین به رسمیت شناختند.

اما میانه رو ساختن و کنترل سازمان آزادی بخش فلسطین اغفال کننده تر از آن بود که بسیاری از شرکت کنندگان در اجلاس رباط تشخیص داده بودند. جنگ ۱۹۷۳ و منافع دیپلماتیک و اقتصادی که ایالات متحده آمریکا و اروپا از آن بدست آوردند، به مسئله فلسطین اهمیت بیشتری بخشید. سازمان آزادی بخش فلسطین که در نتیجه فعالیت های تروریستی اش در اواخر دهه ۱۹۶۰، و اوائل دهه ۱۹۷۰ تجزیه گردیده و در وضع نامناسبی قرار داشت، فرصت یافت که از دست آورد های سیاسی جنگ و مسئله فلسطین بهره گیری کند. هدف سازمان مزبور در این زمینه دارای دو جنبه بود: منزوی ساختن اسرائیل از طریق اصلاح تصویر سازمان آزادی بخش فلسطین بعنوان یک طرف گفتگوی سیاسی و مسئول، و جلوگیری از کنار گذاشته شدن از مذاکرات آتی. در مورد تغییرات بوجود آمده در استراتژی سازمان آزادی بخش فلسطین، صالح خلف یکی از رهبران مهم «الفتح» متذکر گردید: «جنگ اکتبر ما را وادار ساخت که در سیاست «همه چیز یا هیچ چیز» تجدیدنظر کنیم.»

به این منظور، شورای ملی فلسطین در سال ۱۹۷۴ اصل پذیرش یک «مرجع ملی» در هر بخشی از فلسطین را که از اسرائیل «آزاد» گردد مورد تأیید قرار داد. در این دگرگونی، این نکته نهفته بود که سازمان آزادی بخش فلسطین استقرار یک دولت فلسطینی را در کنار اسرائیل بجای پافشاری بر ریشه کن شدن دولت یهود قابل قبول می‌داند. افراد شکاک استدلال می‌کردند که این ترتیب صرفاً تحولی تاکتیکی است که مبتنی بر نظریه «مرحله ای» بوده و به معنی آزادی فلسطین در مراحل متعدد می‌باشد. معذک کاهش تروریسم بین المللی، حضور در سازمان ملل متحد به عنوان ناظر، و افزایش نمایندگیهای دیپلماتیک در سایر کشورها، همگی دلالت بر آن دارد که فلسطینی ها مانند برخی از پشتیبانان عرب خود، می‌روند تا به سیاست بعنوان ابزاری برای رسیدن به هدفهایشان، توجه بیشتری معطوف دارند.

جای شگفتی نیست که فلسطینی ها واقعیت مربوط به محدودیت های اعراب و قدرت اسرائیل را دیرتر از دولتهای عربی متحدشان درک کردند. فلسطینی ها با دست خالی نمی‌توانستند و نمی‌خواستند بدون پروا از آنکه توسط اسرائیل یا دولتهای عرب مورد بهره برداری قرار گیرند، دست به سازش بزنند. آنها که در کشورهای مختلف عرب پراکنده بوده و برای کسب معیشت یا ادامه حیات تلاش می‌کردند نمی‌توانستند استراتژی سیاسی واقع بینانه و منسجمی را تبلیغ نموده و بمورد اجرا گذارند. و سازمان آزادی بخش فلسطین در گرفتار شعارهای زیاده طلبانه، وابستگی به رژیم های مبارزه جوی عرب، و در جستجوی وحدت بود، بنظر میرسد که همیشه چند گام از بازی های دیپلماتیک عقب مانده است. این عقب ماندگی که نظر دولت های میانه روی عرب را از عقیده سازمان آزادی بخش فلسطین در باره اسرائیل جدا می‌کند، موضوعی حیاتی در سیاست های خاورمیانه و مایه سرخوردگی کسانی است که طالب صلح اند.

«ارزیابی کلی»

کشورهای هم مرز اسرائیل همگی با این کشور به توافق رسیده و بر اساس آن روش خود را مورد جرح و تعدیل قرار داده اند. هریک از آنها به گونه ای متفاوت با اسرائیل سازش کرده است، هر چند فقط یک دولت با اسرائیل رابطه سیاسی دارد. مصر قرارداد رسمی صلح را رعایت می‌کند و با اسرائیل دارای روابط دیپلماتیک متعارف است. اردن بالفعل و بطور غیررسمی با اسرائیل سازش نموده اما مناسبات آنها فاقد خصوصیات متعارف روابط یک دولت با دولت دیگر است. سوریه و لبنان در موضوعات خاص بطور ضمنی با اسرائیل به تفاهماتی رسیده اند. هیچ یک از مراتب فوق نمیتواند از وقوع حوادث غیرقابل پیش بینی مانند رویارویی نظامی، قتل یا حملات تروریستی که ممکنست وضع موجود را برهم زند، جلوگیری کند. با این وصف اثر کلی این ترتیبات احتمال درگیری شدید اعراب و اسرائیل را کاهش می‌دهد.